

جنگ یا انقلاب: یک مناقشه

تحلیلی از جنگ داخلی اسپانیا

کابریل کاردونا

برگردان: شوراها



شوراها

www.shoraha.net

مرداد ۱۴۰۵ / اگوست ۲۰۲۶

جنگ یا انقلاب: یک مناقشه

گابریل کاردونا **Gabriel Cardona**

دانشگاه بارسلونا

برگردان به فارسی: شوراها

تشر الکترونیک شوراها

مرداد ۱۴۰۵ برابر اگوست ۲۰۲۶

بحث

در تاریخ‌نگاری جنگ داخلی، مفاهیم «جنگ» و «انقلاب» به‌صورت یک دوگانگی و موضوعی مناقشه‌آمیز مطرح شده‌اند؛ مناقشه‌ای که به رفتار سیاسی آنارشیست‌ها و کمونیست‌ها در طول این درگیری مربوط می‌شود. این دوگانه، اغلب به ابزاری برای حمله متقابل تبدیل شده است تا هر یک از این دو جریان، دیگری را مسئول ناکامی جنگ و انقلاب بدانند.

از دیدگاه‌های ضدکمونیستی چنین استدلال می‌شود که حزب کمونیست اسپانیا (PCE) و حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا (PSUC) پیروزی در جنگ را بر هر چیز دیگری ترجیح دادند، حتی اگر این امر مستلزم سازش با بورژوازی خرده‌مالک و متوقف کردن انقلاب اجتماعی‌ای بود که به‌طور خودجوش از سوی توده‌ها در ژوئیه ۱۹۳۶ آغاز شده بود.

سال‌ها پس از پایان جنگ، این ادعا مطرح شده است که اگر راهبردی که کنفدراسیون ملی کار (CNT) پیشنهاد می‌کرد به اجرا درمی‌آمد، فرانکو شکست می‌خورد. این راهبرد بر سه محور استوار بود:

۱. پیشبرد یک جنگ انقلابی که بتواند از «سنت اسپانیایی جنگ‌های چریکی» بهره‌گیرد؛

۲. تشویق به یک قیام مسلحانه در مراکش تحت حاکمیت اسپانیا، با هدف جلوگیری از جذب مزدوران آفریقایی و برهم زدن انسجام نیروهای منظم مراکشی که در ارتش فرانکو می‌جنگیدند؛

۳. تکمیل انقلاب اجتماعی در اسپانیای جمهوری‌خواه، تا الگوی آن موجب برانگیخته شدن یک قیام مردمی در مناطق تحت کنترل فرانکو شود.

هدف توجیهی و تبلیغاتی این دیدگاه آشکار است، زیرا در طول جنگ اساساً چنین طرح راهبردی‌ای وجود نداشت. جنگ چریکی در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ هنوز آن محتوای انقلابی را که بعدها، در پی جنگ جهانی دوم و روند استعمارزدایی، پیدا کرد، نداشت.

با وجود توافق‌هایی که ملی‌گرایان ضعیف مغربی با مقامات جمهوری خواه اسپانیا برقرار کرده بودند، تلاش برای برپایی شورش در مراکش عملی نبود؛ زیرا چنین اقدامی ثبات آفریقایی تحت سلطه فرانسه را به خطر می‌انداخت، در حالی که فرانسه در آن زمان تنها مسیر جایگزین‌ناپذیر برای انتقال تسلیحات شوروی به منطقه جمهوری خواهان بود. افزون بر این، قبایل مراکش از زمان پایان جنگ ریف خلع سلاح شده بودند و سران قبایل نیز با افسران فرانکویی مستقر در منطقه تحت‌الحمایه همکاری می‌کردند.

سرانجام، برانگیختن انقلاب در مناطق تحت سلطه شورشیان نیز اقدامی بسیار محل تردید بود، زیرا آنان آن مناطق را تحت کنترل سخت‌گیرانه‌ای نگه داشته بودند.

از سوی دیگر، از دیدگاه‌های مخالف آنارکوسندیکالیسم ادعا می‌شود که بی‌نظمی نیروهای وابسته به CNT مهم‌ترین مانع در اداره صحیح جنگ بود و اصرار آنارشویست‌ها بر اجرای فوری انقلاب اجتماعی، موجب شکست نظامی جمهوری شد؛ از این منظر، کنفدراسیون ملی کار (CNT) بیش از هر نیروی دیگری مسئول ناکارآمدی جمهوری در جبهه‌های نبرد شناخته می‌شود.

اما اگر نمونه جبهه آراگون را معتبر بدانیم، این تجربه نشان می‌دهد که گرایش سیاسی نیروهای شبه‌نظامی تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر کارآمدی آنان در برابر نظامیان شورشی — که فنون جنگ را به‌خوبی می‌شناختند — نداشت. ستون‌های نظامی کاتالان که با هدف رسیدن به ساراگوسا پیشروی می‌کردند، اگرچه اکثراً

وابسته به CNT بودند، اما نیروهایی از احزاب و اتحادیه‌های مختلف کاتالونیا را نیز در بر می‌گرفتند. شکست نظامی آنان امری همگانی بود و نمی‌توان نتایج آن را به نفوذ بیشتر یا کمتر پرچم‌های وابسته به CNT، اتحادیه عمومی کارگران (UGT) یا جریان‌های کاتالونیایی در هر ستون نسبت داد.

جمهوری خواهان و بازسازی دولت



با آغاز جنگ، از ۲۰ ژوئیه تا ۴ سپتامبر ۱۹۳۶، دولت جمهوری خواه به ریاست خوسه خیرال (Giral) همچنان به حیات خود ادامه داد، اما عملاً هیچ اقتدار واقعی بر نیروهای شبه‌نظامی وابسته به احزاب و اتحادیه‌های کارگری نداشت؛ نیروهایی که تقریباً تنها قوای مسلحی بودند که علیه شورش نظامیان می‌جنگیدند.

در کاتالونیا، مشروعیت قانونی دولت در آن زمان توسط ژنرالیتات کاتالونیا (Generalitat) نمایندگی می‌شد؛ نهادی که پس از گذشت دو ماه نخست جنگ، به‌تدریج توانست در عرصه سیاسی بر آنارشیست‌ها غلبه کند. از ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۶، آنارشیست‌ها پذیرفتند که در دولت ائتلافی کاتالونیا مشارکت کنند و کمیته نیروهای شبه‌نظامی ضد فاشیست (Comité de Milicias Antifascistas) نیز

از نظر قانونی در اول اکتبر منحل شد، هرچند کنترل برخی کمیته‌های وابسته به CNT به صورت پراکنده همچنان ادامه یافت. وزن اجتماعی جامعه کاتالونیا به احیای مشروعیت سیاسی، میهن‌دوستانه و نمادینی که در شخص لونیس کومپانیس (Companys) تجسم یافته بود، کمک کرد.

در مادرید، جایی که وزیران دولت ناپدید شده بودند، هیئتی متشکل از احزاب و اتحادیه‌های کارگری — از جمله آنارشئیست‌ها — مسئولیت سازمان‌دهی دفاع را بر عهده گرفت. ریاست این هیئت با ژنرال خوسه میاخا (Miaja) بود.

دولت مرکزی که اکنون اکثریت آن را سوسیالیست‌ها تشکیل می‌دادند، سرانجام در ۵ نوامبر ۱۹۳۶ به هدف خود، یعنی بازسازی اقتدار دولت، دست یافت؛ زمانی که چهار تن از آنارکوسندیکالیست‌ها — خوان لوپس (López)، خوان پیرو (Peiró)، خوان گارسیا اولیور (García Oliver) و فردریکا مونتنسنی (Montseny) — که دو نفر از آنان عضو فدراسیون آنارشئیست ایبری (FAI) بودند، به کابینه دولت پیوستند.

پایان دادن به جنگ از طریق مصالحه، همواره آرزوی سیاستمداران جمهوری خواه طبقه متوسط، مانند مائونل آتائیا (Azaña) و دیه‌گو مارتینس باریو (Martínez Barrio)، بود؛ دیدگاهی که آنان در آن با سوسیالیست‌های نزدیک به ایندالسیو پریئو (Prieto) هم‌نظر بودند. مشکل اصلی آنان این بود که نه فرانکو و نه کمونیست‌ها حاضر به پذیرش چنین راه‌حلی نبودند.

برای جمهوری خواهان ملی‌گرای کاتالان و باسکی، صلح از راه مذاکره به معنای پایان یافتن آرمان‌های ملی‌گرایانه‌شان بود، اما در عین حال راهی برای دفاع از منافع اقتصادی آنان در برابر انقلاب اجتماعی نیز به شمار می‌رفت.

قدرت دولت و انقلاب آنارشئیستی

امروزه حتی درباره اصطلاحاتی که برای توصیف آنچه در آن دوران در اسپانیا رخ داد به کار می‌رود، اختلاف نظر وجود دارد.

حتی پیش از آغاز جنگ نیز واژه «انقلاب» به معنایی متفاوت از مفهوم امروزی آن استفاده می‌شد. در واپسین سال‌های سلطنت، توطئه ضد سلطنت تحت هدایت نهادی موسوم به کمیته انقلابی (Comité Revolucionario) قرار داشت؛ نهادی که با اعلام جمهوری، به دولت موقت تبدیل شد. با وجود نام آن، این کمیته شخصیت‌های برجسته محافظه‌کاری چون نیکتو آلکالا-زامورا (Alcalá-Zamora) و الخاندرو لروکس (Lerroux) را نیز در میان اعضای خود داشت.

تعاریف سیاسی رایج در آن زمان چنان مبهم بودند که نخستین فرمان‌های جمهوری در آوریل ۱۹۳۱ صریحاً اعلام می‌کردند که جمهوری دوم اسپانیا از طریق یک «قیام ملی» (*alzamiento nacional*) «برپا شده است. همین اصطلاح، یعنی «قیام ملی»، بعدها از سوی نظامیان شورشی در ژوئیه ۱۹۳۶ نیز برای نام‌گذاری کودتای خود به کار گرفته شد.

هنگامی که جنگ آغاز شد، مطبوعات خارجی گزارش دادند که در اسپانیا انقلابی در جریان است؛ انقلابی که در مصادره اموال، اشتراکی‌سازی (کلکتیویزه کردن) مالکیت‌ها، قتل‌ها و حمله به کلیسا تجلی یافته بود. مسئول انتشار این تصویر تنها نویسندگانی مانند جورج اورول، کامیلو برنری یا آرتور کوستر نبودند، بلکه تبلیغات حامی نظامیان شورشی نیز در شکل‌گیری آن نقش مهمی داشت.

با این حال، بسیاری از نویسندگان ارتدوکس کمونیست، مانند دولورس ایباروری و پالمیرو تولیاتی، استدلال کرده‌اند که انقلاب اسپانیا نه یک انقلاب پرولتاریایی، بلکه انقلابی خرده‌بورژوازی بود.

بر پایه اصطلاح‌شناسی امروز، دیگر نمی‌توان از وقوع یک انقلاب کارگری در منطقه تحت کنترل جمهوری سخن گفت. هرچند شورش‌های اجتماعی مهم و رویدادهایی با ماهیت انقلابی رخ داد، اما نمی‌توان از یک «انقلاب» به معنای دقیق کلمه سخن گفت؛ زیرا هیچ دگرگونی عمومی، سریع و عمیقی در مناسبات اقتصاد سرمایه‌داری به وقوع نپیوست.

بخش بزرگی از اطلاعات آشفته و متناقض آن دوران، ناشی از فروپاشی موقت قدرت سیاسی جمهوری و نیز دگرگونی‌های اقتصادی‌ای بود که تنها در برخی مناطق جغرافیایی رخ داد و نه کامل بود و نه فراگیر.

همچنین، بیشترین شمار قتل‌ها هم‌زمان با آغاز جنبش انقلابی رخ نداد. گسترده‌ترین خشونت‌های مرگبار در منطقه جمهوری‌خواه، بیش از آنکه محصول انقلاب باشند، نتیجه مستقیم جنگ بودند. این خشونت‌ها عمدتاً بین اوت تا دسامبر ۱۹۳۶ رخ دادند و از میل به انتقام‌گیری در واکنش به بمباران‌ها یا اعدام‌های انجام‌شده توسط دشمن، یا از هیجان و هراسی ناشی می‌شدند که پیشروی پیروزمندانه نیروهای شورشی برمی‌انگیخت.

البته این توضیح به هیچ‌وجه با هدف کوچک شمردن یا توجیه سرکوب در هیچ‌یک از دو اردوگاه ارانه نمی‌شود، بلکه صرفاً تلاشی است برای قرار دادن این مسئله تاریخی در چارچوب دقیق و واقعی آن.



آنا رشیست‌ها و انقلاب

این روند بیش از آنکه حاصل هدایت کمیته‌های انقلابی باشد، بر اثر ضرورت‌های عینی و شرایط موجود پدید آمد. در بسیاری از موارد، خود واقعیت آن را بر جامعه تحمیل کرد؛ زیرا کارگران ناچار بودند فعالیت تولیدی را از سر بگیرند. حتی کنفدراسیون ملی کار (CNT) نیز در ۲۸ ژوئیه کارگران را به بازگشت به کار فراخواند، اما آنان دریافتند که صاحبان کارخانه‌ها و بسیاری از کارشناسان و مدیران فنی آنها ناپدید شده‌اند.

از این رو، اشتراکی‌سازی (کلکتیویزه کردن) در بسیاری از موارد نه حاصل اجرای یک برنامه ایدئولوژیک، بلکه پاسخی به ضرورت ادامه تولید در شرایط فروپاشی ساختارهای پیشین قدرت بود. این روند به تدریج گسترش یافت، عمومیت پیدا کرد و سرانجام به پیدایش وضعیتی انقلابی انجامید.

مجموعه تحولاتی که در آن زمان رخ داد، عمدتاً پداهه و فاقد برنامه‌ریزی قبلی بود. این تحولات به دلیل فروپاشی سازوکارهای کنترل سیاسی و اجتماعی امکان‌پذیر شدند، در حالی که بیشتر کارگرانی که کنترل تولید را در دست گرفته بودند، طرح روشنی برای اداره آینده اقتصاد و جامعه نداشتند. تجربه خدمات عمومی که نه تنها توسط CNT بلکه توسط اتحادیه عمومی کارگران (UGT) نیز به صورت جمعی اداره می‌شد، نمونه روشنی از این واقعیت است.

وضعیت انقلابی به بخش کشاورزی نیز سرایت کرد؛ هرچند در این حوزه، محرک اصلی عمدتاً آنا‌رشیست‌ها بودند. این روند به‌ویژه در سرزمین‌های اشغال‌شده آراگون با شدت بیشتری پیش رفت؛ جایی که انقلاب تا زمانی گسترش یافت که پیشروی‌های نظامی ادامه داشت، اما با توقف پیشروی ستون‌های نظامی - در نتیجه ناکارآمدی آنها در میدان نبرد - روند انقلاب نیز متوقف شد.

در منطقه‌ای که انقلاب به‌طور کامل استقرار یافته بود، نهادهای سیاسی و خودمختار به نام شورای آراگون (Consejo de Aragón) تشکیل شد؛ شورایی با ترکیبی متکثر که توسط دولت لارگو کابایرو به رسمیت شناخته شد، هرچند فدراسیون آنا‌رشیست ایبری (FAI) در آن نفوذ آشکاری داشت.

اغلب گفته می‌شود که در حالی که CNT همچنان به آرمان‌های انقلابی خود وفادار بود، حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا (PSUC) و اتحادیه عمومی کارگران (UGT) در مسیر احیای نهادهای دولت گام برمی‌داشتند تا با گردآوردن همه نیروهای اجتماعی آماده دفاع از مشروعیت جمهوری، فاشیسم را شکست دهند. بی‌تردید واقعیت‌های متناقضی وجود داشت. نخستین آنها، اراده انقلابی آنا‌رشیست‌ها بود؛ اراده‌ای که نه تنها در پی نابودی همه اشکال پیشین استثمار اقتصادی و سلطه سیاسی بود، بلکه خواهان حذف فیزیکی کسانی نیز بود که آنان را دشمنان طبقاتی خود می‌دانست.

با این حال، بررسی رفتار سیاسی آنارشویست‌ها نشان می‌دهد که آنان در عمل، گرایش قابل توجهی به مصالحه نیز داشتند؛ حتی اگر این مصالحه به بهای متوقف شدن انقلاب و چشم‌پوشی از نابودی آخرین بقایای قدرت بورژوازی — که در آموزه‌های کلاسیک آنان مطرح شده بود — تمام می‌شد.

از ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۶، قدرت واقعی در بارسلونا عملاً در خیابان‌ها و در اختیار FAI قرار داشت؛ با وجود این، آنارشویست‌ها با دولت خودمختار کاتالونیا (ژنرالیتات) به توافق رسیدند و برای مدت دو ماه، شکل خاصی از «دوگانگی قدرت» را امکان‌پذیر ساختند.

با وجود پیروزی ۲۰ ژوئیه، CNT تشکیلات دو نهاد مشترک را پذیرفت: نخست، کمیته نیروهای شبه‌نظامی ضد فاشیست که همه احزاب در آن نماینده داشتند، و دوم، ادامه فعالیت ژنرالیتات.

به بیان دیگر، CNT جنگ و انقلاب را دو گزینه متقابل نمی‌دانست، بلکه آنها را دو روند هم‌زمان تلقی می‌کرد.

در عمل، ائتلاف CNT-FAI از برپایی یک «دیکتاتوری آنارشویستی» صرف‌نظر کرد. در کاتالونیا، همزیستی انقلاب مبتنی بر خودگردانی با قدرتی را پذیرفت که از «جمهوری بورژوازی» به ارث رسیده بود. در مناطق جمهوری‌خواه آراگون نیز، هرچند با برتری آنارشویست‌ها، همین همزیستی را در قالب شورای آراگون پذیرفت.

در نخستین واکنش CNT به شورش نظامیان، نوعی خوش‌بینی و توهم وجود داشت. آنان چنین می‌پنداشتند که مبارزه با فاشیسم در بارسلونا به لطف اعتصاب عمومی، فراخوان کارگران و فرار سربازان به پیروزی رسیده و همین پیروزی مردمی، انقلاب را ممکن ساخته است.

این برداشت تا اندازه‌ای درست بود، اما همه حقیقت را بیان نمی‌کرد. شکست نظامیان شورشی در بارسلونا تنها نتیجه اقدام توده‌های مردم نبود، بلکه عوامل متعددی در آن نقش داشتند که مهم‌ترین آنها مداخله گارد یورش (Guardias de Asalto) و گارد غیرنظامی (Guardia Civil) بود؛ نیروهایی که به جمهوری وفادار مانده بودند.

کودتای ۱۹ ژوئیه در بارسلونا اساساً رویدادی سیاسی بود که می‌شد با ابزارهای سیاسی و امنیتی با آن مقابله کرد. همان‌گونه که حرکت ستون‌های سربازان در امتداد خیابان‌های عریض شهر به سوی مرکز، یادگار شیوه‌های نظامی کهنه و متعلق به قرن نوزدهم بود، سنگربندی‌هایی که راه آنان را سد می‌کرد نیز ماهیتی مشابه داشت.

با این حال، شور و هیجان ناشی از پیروزی، نقش کارگران را بیش از اندازه برجسته کرد و نقش نیروهای پلیس وابسته به ژنرالیتات را تقریباً نادیده گرفت.

ناامیدی زمانی آغاز شد که چند روز بعد، میدان نبرد از شهر به دشت‌های باز منتقل شد و نخستین رویارویی واقعی نظامی در منطقه لوس مونگروس (Los Monegros) شکل گرفت. مبارزه با ستون‌های شورشی در خیابان‌های یک شهر، با جنگیدن در برابر نیروهای نظامی آموزش‌دیده در میدان جنگ، کاملاً متفاوت بود. شرایط جدید جنگی هیچ شباهتی به مبارزه انقلابی شهری نداشت.

جنگ، به عنوان مسئله‌ای که روند انقلاب را مختل می‌کرد، بیش از همه آنارکوسندیکالیست‌ها و حزب POUM را تحت تأثیر قرار داد. جنگی تمام‌عیار پدیده‌ای بود که از کنترل آنارشισت‌ها خارج بود و در مقابل، جایگاه کمونیست‌ها را تقویت می‌کرد.

با تشکیل ارتش خلق و نظامی‌سازی نیروهای شبه‌نظامی، اعضای CNT مهم‌ترین ابزار قدرت خود، یعنی کنترل خیابان‌ها، را از دست دادند. این وضعیت با تلاش ژنرالیتات برای حذف حضور آنان از مسئولیت‌های مربوط به حفظ نظم عمومی، بیش از پیش تشدید شد.

جنگ، آنارشیست‌ها را به همکار دولت‌هایی تبدیل کرده بود که وارث همان مشروعیت جمهوری بودند که خود آنان تا سال ۱۹۳۶ با تمام توان با آن مبارزه کرده بودند. اگر CNT-FAI کنترل نیروهای شبه‌نظامی را از دست می‌داد، جنگ دیگر هیچ چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای برای جنبش آزادی‌خواهانه آنان باقی نمی‌گذاشت.

ریشه‌درگیری‌های مه ۱۹۳۷ را باید در همین دوگانگی جست‌وجو کرد؛ درگیری‌هایی که پیامدهایی چون انحلال گشت‌های کنترل و نظامی‌سازی صنایع کاتالونیا را در پی داشت.

هر دو اقدام، به معنای تثبیت کامل کنترل انقلابی توسط دولت بودند. با این حال، CNT-FAI در لحظات حساس، از جمله در جریان حوادث ماه مه، این روند را پذیرفت؛ به‌گونه‌ای که حتی وزیران آنارشیست حاضر در دولت از سیاست تمرکزگرایانه دولت حمایت کردند.

از آن پس، اقتدار نظامی‌شده دولت توانست به سیاست مصالحه‌جویانه جبهه مردمی لارگو کابایرو پایان دهد، شورای آراگون را منحل کند و هرگونه نیروی مسلح مستقل از دولت را از میان بردارد.

در سایر مناطق اسپانیا، رفتار CNT حتی مصالحه‌جویانه‌تر بود. در سرزمین باسک اساساً وضعیت انقلابی پدید نیامد. در اول اکتبر ۱۹۳۶، پارلمان جمهوری اساسنامه خودمختاری باسک را تصویب کرد و یک هفته بعد،

خوسه آنتونیو آگیره ریاست دولتی را بر عهده گرفت که سیاستی ملی‌گرایانه، کاتولیکی و مبتنی بر احترام کامل به مالکیت خصوصی را دنبال می‌کرد.

دولت ملی‌گرای باسک کوشید ارتش مستقل خود را تشکیل دهد و وجود گردان‌های وابسته به حزب ملی‌گرای باسک (PNV)، UGT و CNT را پذیرفت، هرچند آشکارا گردان‌های وابسته به حزب ملی‌گرا را در اولویت قرار می‌داد.

آنارشیست‌ها در این ارتش باسکی، که تحت فرماندهی ملی‌گرایان و کاتولیک‌ها قرار داشت، مشارکت کردند؛ در حالی که مالکیت خصوصی در جامعه باسک همچنان با همه ویژگی‌های سنتی و محافظه‌کارانه خود پابرجا مانده بود.

در مادرید، جایی که نفوذ CNT کمتر بود، تقریباً هیچ مصاحبه‌ای در مالکیت صورت نگرفت و اقدامات انجام‌شده عمدتاً به ضبط موقت اموال در چارچوب اقتصاد جنگی محدود می‌شد.

در جنوب و غرب اسپانیا نیز مالکان زمین‌های بزرگ (لاتیفوندا) املاک خود را ترک کردند و در بسیاری از موارد، مدیریت این زمین‌ها به اتحادیه‌های کارگری یا کمیته‌های محلی واگذار شد.

اشتراکی‌سازی (کلکتیویزه کردن) کشاورزی تنها حاصل فعالیت CNT نبود، بلکه فدراسیون ملی کارگران زمین (FNTT) وابسته به سوسیالیست‌ها نیز در آن نقش داشت. در مقابل، کمونیست‌ها ترجیح می‌دادند مالکیت‌های کوچک خصوصی حفظ شود و اصلاحات ارضی از طریق دولت و به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده از بالا به اجرا درآید.

در اکتبر ۱۹۳۶، قانونی برای مصادره املاک وابستگان به شورشیان (فاشیست‌ها) و تقسیم آنها میان دهقانان تصویب شد. مجموعه زمین‌هایی که مصادره یا اشغال شدند، از نظر گستره، شکل و نحوه بهره‌برداری بسیار پیچیده بود و بسته به موقعیت جغرافیایی، تفاوت‌های چشمگیری داشت.

اشتراکی‌سازی صنایع نیز منحصر به کاتالونیا نبود، اما در این منطقه بیشترین اهمیت و گستردگی را پیدا کرد. در واقع، صاحبان کارخانه‌ها و واحدهای تجاری معمولاً به‌طور رسمی از مالکیت خود خلع ید نشدند، بلکه بسیاری از مالکان بزرگ از کشور گریختند و عملاً اداره بنگاه‌هایشان به دست کارگران افتاد.



در سراسر قلمرو جمهوری، آنارکوسندیکالیست‌ها، با الهام از تجربه کمیت‌ه نیروهای شبه‌نظامی بارسلونا، ایجاد یک شورای ملی دفاع را برای هدایت جنگ پیشنهاد می‌کردند. اما در نهایت، آنان به دولت لارگو کابایرو پیوستند؛ اقدامی که مستلزم ارائه توجیهی نظری بود و بعدها سرچشمه بسیاری از سوءبرداشت‌ها و ابهام‌های تاریخی شد.

بی‌تردید، CNT مشارکت در بازسازی دولت را پذیرفت و همین تصمیم، عملاً به پایان انقلاب آنارشویستی انجامید. این موضع نه از تغییر اصول فکری،

بلکه از واقعیت‌های جنگ و این باور ناشی می‌شد که اگر دولت جمهوری نجات نیابد، انقلاب نیز سرانجام به دست فرانکو نابود خواهد شد.

با این حال، آنارشویست‌ها برای ورود به دولت شروطی مطرح کرده بودند؛ از جمله تشکیل نهادهایی فرادولتی که بتواند بخشی از قدرت انقلابی را حفظ کنند. اما لارگو کابایرو هرگز چنین نهادهایی را ایجاد نکرد و با وجود این، رهبران سندیکایی از کابینه خارج نشدند.

از این‌رو، مناقشه بر سر «جنگ یا انقلاب» عمدتاً در سطح نظری ادامه یافت، در حالی که در عمل، سیاست‌های اجراشده ماهیتی کاملاً متفاوت و بسیار عمل‌گرایانه داشتند. بسیاری از این بحث‌های نظری در واقع کوششی برای توجیه واقعیت‌های موجود و نیز ابزاری برای مقابله با نفوذ روزافزون کمونیست‌ها بودند.

واقعیت‌های جنگ، با حمایت مشترک جمهوری‌خواهان، سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها و آنارشویست‌ها، بازسازی اقتدار دولت را اجتناب‌ناپذیر ساخت. هنگامی که این اقتدار تثبیت شد، احیای دولت به بهای کاهش قدرت آنارکوسندیکالیسم انجام گرفت و می‌توان ژانویه ۱۹۳۷ را نقطه آغاز گسترش کنترل دولت بر اوضاع دانست.

در ماه مه همان سال، اختلافاتی که ریشه در رقابت بر سر قدرت داشتند، آشکار شدند. با این حال، اکثریت آنارکوسندیکالیست‌ها در شورش بارسلونا مشارکت نکردند. سپس، در ماه مه ۱۹۳۷ از دولت مرکزی و در ژوئن همان سال از دولت خودمختار کاتالونیا (ژنرالیتات) کنار گذاشته شدند. در اوت، شورای آراگون و شمار زیادی از تعاونی‌های کشاورزی (کمون‌های اشتراکی) منحل و نابود شدند.

انتقال دولت جمهوری به بارسلونا در اکتبر ۱۹۳۷ نیز بیانگر آن بود که دولت هرچه بیشتر دستاوردهای انقلابی تابستان ۱۹۳۶ را تحت کنترل خود درمی‌آورد.

با وجود همه این تحولات، آنارشیست‌ها همچنان به تلاش‌های جنگی خود ادامه دادند. آنان در چارچوب ارتش نظامی‌شده باقی ماندند، از فرماندهی کل ارتش و فرماندهان نظامی اطاعت کردند و حتی در سال ۱۹۳۸ نیز در دولت حضور داشتند. با این همه، CNT دیگر هیچ نقشی در تصمیم‌گیری درباره نیروهای مسلح نداشت و نظامی‌سازی صنایع کاتالونیا نیز کنترل آن بر کمیته‌های کارخانه‌ها - که آخرین پایگاه قدرت کارگری آن محسوب می‌شد - را از میان برد.

موضع کمونیست‌ها

ویژگی خاص وضعیت کاتالونیا تنها به روند انقلاب محدود نمی‌شد؛ بلکه وجود دو حزب مارکسیستی نیز بر پیچیدگی اوضاع می‌افزود: حزب کارگران مارکسیست متحد (POUM) که مخالف کمونیسم استالینی بود، و حزب سوسیالیست متحد کاتالونیا (PSUC) که پس از آغاز شورش نظامی، از اتحاد چهار سازمان کمونیستی و سوسیالیستی تشکیل شد.

مواضع اجتماعی نسبتاً میانه‌رو PSUC و همچنین رشد کلی نفوذ کمونیسم در اسپانیا، موجب افزایش چشمگیر شمار اعضای این حزب شد.

در واقع، تا سال ۱۹۳۶، حزب کمونیست اسپانیا (PCE) سیاست همکاری با سوسیالیست‌ها و جناح چپ بورژوازی را در چارچوب جبهه مردمی برای مقابله با فاشیسم دنبال می‌کرد و انقلاب اجتماعی را موقتاً به تعویق می‌انداخت.

استالین معتقد بود که جنگ ابزاری برای مبارزه طبقاتی است، اما این جنگ باید به وسیله ارتش‌هایی منظم و منضبط انجام شود که رزمندگان آنها از نظر سیاسی توسط حزب آموزش دیده باشند.

با آغاز جنگ داخلی اسپانیا، کمونیست‌ها سیاست همکاری خود با سوسیالیست‌ها و جمهوری‌خواهان را ادامه دادند؛ هرچند PCE و PSUC از فرصت‌هایی که شرایط جدید برای افزایش نفوذ سیاسی آنان فراهم می‌کرد نیز غافل نماندند.

آنان جنگ را پدیده‌ای می‌دانستند که می‌تواند به انقلاب منتهی شود، زیرا امکان گسترش قدرت حزب را از طریق نفوذ در ارتشی که می‌بایست از نو ساخته شود، فراهم می‌کرد.

از سوی دیگر، کاتالونیا که تا آن زمان مهم‌ترین پایگاه CNT بود، به برکت شرایط جنگی، فرصت‌های تازه‌ای برای رشد جریان مارکسیستی فراهم آورد؛ جریانی که پیش از آن همواره در اقلیت قرار داشت. همچنین، سیاست وحدتی که به تشکیل PSUC انجامید، امکان کنترل اتحادیه عمومی کارگران (UGT) و تقریباً همه گروه‌های مارکسیستی کاتالونیا - به استثنای POUM - را فراهم ساخت. تقویت دولت تا آنجا که کمونیست‌ها می‌توانستند ارتش را تحت نفوذ خود قرار دهند، به سود آنان بود؛ زیرا ارتش در سراسر جنگ، مهم‌ترین نهاد دولت به شمار می‌رفت.

هرچند نیروهای مسلح شوروی از نظر سازمان و تجهیزات تا حدی کهنه و عقب‌مانده بودند، اما کمک آنان برای سازمان‌دهی ارتش خلق جمهوری نقشی حیاتی داشت و ارسال تسلیحات شوروی امکان ادامه مقاومت را فراهم کرد.

راهبرد نظامی‌ای که مستشاران شوروی پیشنهاد می‌کردند، از نظر فنی کاستی‌های فراوان داشت و در مواردی بر شیوه‌های قدیمی استوار بود، اما همین سیاست توانست ارتشی نو را از هیچ پدید آورد.

قاطعیت رهبران کمونیست و روشنی طرح آنان، بسیاری از نظامیان و غیرنظامیان را که مصمم بودند با سلاح در برابر فاشیسم بجنگند، به سوی حزب کمونیست جذب کرد.

به این معنا، پروژه کمونیست‌ها نیز پروژه‌ای انقلابی بود، اما مفهوم آنان از انقلاب با برداشت آنارشویست‌ها تفاوت اساسی داشت. انقلاب، از دید آنان، بر کنترل حزب بر ارتش - به عنوان بنیادی‌ترین نهاد دولت - استوار بود.

همین اصل آنان را در تقابل با ائتلاف CNT-FAI قرار داد؛ جریانی که به تدریج از هدایت جنگ و فرماندهی واحدهای بزرگ نظامی کنار گذاشته می‌شد.

بزرگ‌ترین بهره‌برداران از بحران مه ۱۹۳۷ کمونیست‌ها بودند. این بحران به آنان امکان داد با سقوط دولت لارگو کابایرو نفوذ بیشتری به دست آورند، زیرا خوان نگرین برای مقابله با اختلافات داخلی حزب سوسیالیست (PSOE) ناگزیر بود بیش از پیش بر حمایت کمونیست‌ها تکیه کند.

با این همه، علی‌رغم پیشرفت‌های قابل توجه، کمونیست‌ها هرگز نتوانستند ارتش یا دستگاه دولت را به‌طور کامل تحت کنترل خود درآورند.

سیاست نگرین

سیاست خوان نگرین بر ایجاد ارتشی منضبط و سازمان‌یافته و نیز سامان دادن به پشت جبهه‌ای استوار بود که همه توان و امکانات آن در خدمت اهداف نظامی قرار گیرد.

اما تقویت روزافزون دستگاه نظامی، در سال ۱۹۳۸ به نوعی نظامی‌گری نوین (نئومیلیتاریسم) انجامید که در کاتالونیا با منافع افسران جدید، کمونیست‌ها و شخص نگرین همسو بود.

در روند شکل‌گیری بحرانی که به سقوط ایندالسیو پریئو انجامید، شبکه‌ای موسوم به «پست سیاه (*correo negro*)» (فعال بود؛ شبکه‌ای که نوشته‌های افسران و کمیسرهای سیاسی مخالف وزیر دفاع را به‌طور مخفیانه منتشر و توزیع می‌کرد. این فعالیت‌ها با تحریک و تبلیغات در میان واحدهای نظامی تکمیل می‌شد و هر دو یادآور شیوه‌های رایج در دوران کودتاهای نظامی (*pronunciamientos*) در تاریخ اسپانیا بودند.



در کاتالونیا، بخش مهمی از قدرت نظامی عملاً از طریق آنتونیو کوردون (*Cordón*) و همچنین تمرکز واحدهای نخبه کمونیست - که پس از عقب‌نشینی از جبهه لوانته در قالب ارتش ایبرو سازمان یافتند - در اختیار کمونیست‌ها قرار گرفت.

احیای قدرت نظامی تنها به کاتالونیا محدود نبود، بلکه در مادرید نیز به‌روشنی مشاهده می‌شد. در آنجا، فرماندهی نظامی تا پایان جنگ استقلال قابل توجهی را حفظ کرد؛ استقلالی که حتی از وضعیت کاتالونیا نیز بیشتر بود و وابستگی کمتری به کمونیست‌ها داشت.

ژنرال خوسه میاخا در جریان نبرد مادرید، مستقل از دولت عمل می‌کرد. در نبرد خاراما کوشید ژنرال سباستیان پوساس، فرمانده خود در جبهه عملیات، را کنار بزند. بعدها نیز از ستاد کل ارتش با طرح‌های ژنرال ویسنته روخو و دستورهای عملیاتی نگرین مخالفت کرد.

در نهایت، سرهنگ سگیموندو کاسادو جانشین او شد؛ کسی که مستقیماً و «از نظامی به نظامی» با فرماندهان ارتش فرانکو وارد مذاکره شد و سازمان‌دهنده توطئه نهایی پایان جنگ و تشکیل شورای دفاع بود.

بی‌تردید، در مرحله پایانی جنگ، اهداف نگرین و کمونیست‌ها تا حد زیادی بر یکدیگر منطبق شده بود و هر دو از این همگرایی سود می‌بردند.

نگرین در پی تقویت دولت بود و سایر دغدغه‌های انقلابی را به تعویق می‌انداخت تا یا در جنگ پیروز شود، یا دست‌کم آن را تا آغاز جنگی که وقوع آن را در اروپا نزدیک می‌دید، ادامه دهد.

اما برای کمونیست‌ها، ادامه جنگ معنای دیگری داشت: آنان می‌خواستند بر ارتش تسلط یابند، زیرا ارتش را کلید دستیابی به قدرت سیاسی می‌دانستند.

نبرد ایبرو نیز در این روند نقش مهمی ایفا کرد. این عملیات، علاوه بر اهداف نظامی، تلاشی بود برای خلق یک پیروزی سیاسی برای دولت نگرین و برای ارتش ایبرو که عمدتاً تحت نفوذ کمونیست‌ها قرار داشت.

قدرت سوسیالیست‌ها

قدرت سوسیالیست‌ها در تمام دوران جنگ همواره تحت تأثیر اختلافات داخلی آنان قرار داشت؛ اختلافاتی میان گرایش‌های مختلفی که برخی طرفدار تمرکز قدرت در دولت بودند و برخی دیگر بر نقش مردم و اتحادیه‌های کارگری تأکید می‌کردند.

برتری سیاسی سوسیالیست‌ها از سپتامبر ۱۹۳۶ و با تشکیل دولت لارگو کابایرو آغاز شد. برنامه اصلی این دولت آن بود که ضمن مهار روند انقلاب، اقتدار دولت را نیز بازسازی کند.

لارگو کابایرو اولویت جنگ را پذیرفته بود، اما می‌کوشید آن را با دستاوردهای انقلابی‌ای که تاکنون حاصل شده بود، سازگار کند.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۳۶، با صدور فرماتی، شوراها، کمیته‌های دفاع و نهادهای مشابه منحل شدند و به جای آنها شوراهای استانی تشکیل گردید که ریاست آنها را استانداران غیرنظامی بر عهده داشتند و نمایندگان احزاب و اتحادیه‌های کارگری نیز در آنها حضور داشتند.

همین دولت، پایه‌های ارتش جدید جمهوری را بنا نهاد؛ ارتشی مردمی، اما از لحاظ سازمان و ساختار، مبتنی بر الگوی کلاسیک ارتش‌های منظم.

همچنین، تنها دو ماه پس از آغاز به کار دولت، لارگو کابایرو موفق شد آنارکوسندیکالیست‌ها را نیز در چارچوب توافق جبهه مردمی وارد دولت کند.

با این همه، تداوم ظاهری دولت جمهوری با واقعیتی دیگر همزمان بود: در بخش‌های وسیعی از سرزمین‌هایی که از نظر حقوقی تحت حاکمیت جمهوری قرار داشتند، دولت مرکزی عملاً قدرت مؤثری نداشت.

در سراسر جنگ، سوسیالیست‌ها اکثریت اعضای دولت را تشکیل می‌دادند. آنان همواره ریاست دولت و مهم‌ترین وزارتخانه‌ها را در اختیار داشتند و علاوه بر آن، سازمان خدمات اطلاعات نظامی (SIM) را نیز ایجاد و در تمام مدت جنگ اداره کردند؛ این در حالی بود که کمونیست‌ها نیز در این سازمان نفوذ قابل توجهی داشتند.

سیاست‌های لارگو کابایرو، به‌ویژه پس از شکست نظامی جمهوری در جبهه شمال، با انتقادهای جدی روبه‌رو شد.

از ماه مه ۱۹۳۷، خوان نگرین، سوسیالیستی میانه‌رو، دولتی را تشکیل داد که آن را «دولت پیروزی» می‌نامید؛ دولتی که آنارشیست‌ها از آن کنار گذاشته شدند و کمونیست‌ها از آن حمایت می‌کردند.

پس از آنکه به دنبال سقوط کامل جبهه شمال، میان نگرین و وزیر دفاعش، ایندالسیو پریئو، اختلاف شدیدی پدید آمد، نگرین شخصاً ریاست دولت و وزارت دفاع را هم‌زمان بر عهده گرفت. او مصمم بود با اتکا به ارتش خلق — ارتشی که پایه‌های آن را رقیبش، لارگو کابایرو، در زمستان ۱۹۳۶ بنا نهاده بود — راهبردی تهاجمی و قاطع را دنبال کند.

نگرین، در برابر اختلافات شدید درون حزب سوسیالیست که از دستیابی به وحدت ناتوان بود، ناگزیر به حمایت کمونیست‌ها تکیه کرد.

در نتیجه، سیاست او بر ائتلافی میان جناح راست حزب سوسیالیست (PSOE)، کمونیست‌های استالینی و جمهوری‌خواهان استوار شد؛ ائتلافی که در آن نمایندگان باسک، کاتالونیا و آنارشیست‌ها تنها نقشی اقلیت داشتند.

در عین حال، پروژه تقویت دولت به سبب اتحاد نگرین با کمونیست‌ها و وابستگی نظامی جمهوری به اتحاد شوروی، با محدودیت‌های جدی روبه‌رو شد.

نگرین می‌کوشید چهره‌ای از جمهوری ارائه دهد که دولتی معتدل، پارلمانی و دموکراتیک باشد، زیرا امیدوار بود حمایت دموکراسی‌های غربی را به دست آورد و با آنها به توافق برسد.

اما اتحاد ناگزیر با شوروی این هدف را دشوار می‌ساخت؛ اتحادی که نگرین نمی‌توانست از آن صرف‌نظر کند، زیرا برای اداره کشور به حمایت کمونیست‌ها و برای ادامه جنگ به تسلیحات شوروی نیازمند بود.

نتیجه‌گیری

جنگ، منشأ دگرگونی‌های متعدد اجتماعی، سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک شد؛ اما همه این تحولات در نهایت حول محور رویدادهای نظامی شکل گرفتند و تحت تأثیر آنها قرار داشتند.

از منظر امروز، شاید بررسی تحولات اجتماعی یا اقتصادی آن دوران جذاب‌تر به نظر برسد، اما آنچه واقعاً نقش تعیین‌کننده داشت، عملیات نظامی متعارف بود. حتی آنارشویست‌ها نیز کوشیدند جبهه‌های منظم تشکیل دهند، نیروهای خود را در قالب صدنفره‌ها (*centurias*) سازمان‌دهی کنند و بعدها نیز در بریگادهای مختلط (*Brigadas Mixtas*) ادغام شدند.

نه «جنگ انقلابی» به معنای واقعی وجود داشت و نه «جنگ چریکی». در واقع، مهم‌ترین تفاوت میان کمونیست‌ها و آنارشویست‌ها نه در شیوه جنگیدن، بلکه در برداشت آنان از مفهوم انقلاب و راه‌های دستیابی به آن بود.

تضاد میان این دو الگوی انقلابی در حوادث مه ۱۹۳۷ آشکار شد. در زمانی که نیروهای فرانکو در آستانه تکمیل اشغال استان بیسکایا بودند، بحران سیاسی در کاتالونیا به اوج رسید.

در طول یک هفته، حزب POUM و بخشی از نیروهای CNT با سلاح در برابر دولت خودمختار کاتالونیا (ژنرالیتات) و به‌ویژه در برابر PSUC ایستادند. ژنرالیتات از دولت مرکزی مستقر در والنسیا درخواست کمک کرد و دولت مرکزی مسئولیت برقراری نظم عمومی در کاتالونیا را بر عهده گرفت و اختیاراتی را که در اساسنامه خودمختاری (Estatut) به دولت محلی واگذار شده بود، دوباره در اختیار گرفت.

پس از آن، CNT به تدریج وارد مرحله‌ای از انزوای سیاسی فزاینده شد، تعقیب و سرکوب حزب POUM و رهبران آن آغاز گردید و لارگو کابایرو جای خود را به خوان نگرین در ریاست دولت داد.

در پایان اکتبر همان سال نیز پایتخت جمهوری از والنسیا به بارسلونا منتقل شد.

این رویدادها نه نبردی بر سر انقلاب، بلکه نبردی بر سر قدرت بودند؛ قدرتی که در پوشش روند نظامی‌سازی اعمال می‌شد. این نظامی‌سازی به تقویت موقعیت کمونیست‌ها و تضعیف آنارشیست‌ها انجامید.

شورای دفاع به رهبری سرهنگ سگیسموندو کاسادو آخرین تلاش دیرهنگام و بی‌ثمر برای احیای الگوی جبهه مردمی لارگو کابایرو بود.

آغاز جنگ، انقلاب را به حرکت درآورد؛ اما پیشرفت و تحول عملیات نظامی، همان انقلاب را به پایان رساند.

از این‌رو، «جنگ یا انقلاب» هرگز در عرصه عمل یک انتخاب واقعی و مورد بحث نبود، بلکه بیشتر به ابزاری در کشمکش‌های سیاسی درون منطقه جمهوری‌خواه تبدیل شد.

کتابنامه (Bibliografía)

(نام نویسندگان به فارسی آوانویسی شده است؛ عنوان آثار، محل نشر و سال انتشار مطابق متن اصلی حفظ شده‌اند).

- . (ABELLA, R.): *La vida cotidiana durante la Guerra Civil. España nacional*. Barcelona, 1978.
- *La vida cotidiana durante la Guerra Civil. España republicana*. Barcelona, 1976.
- . (ALBA, V.): *El marxisme a Catalunya*. 4 vols. و آلبا، Barcelona, 1974.
- . (ALCALDE, C.): *La mujer en la Guerra Civil española*. Madrid, 1976.
- . (ALCOFAR NASSAES, J. L.): «Spansky». خ. ل. آلکوفار ناسائس، *Los extranjeros que lucharon en la Guerra Civil*. Barcelona, 1973.
- *C.T.V. Los legionarios italianos en la guerra civil española*. Barcelona, 1972.
- *Los asesores soviéticos en la Guerra Civil española*. Barcelona, 1971.
- *La aviación legionaria en la guerra civil española*. Barcelona, 1976.
- . (ALPERT, M.): *El ejército republicano en la Guerra Civil*. Barcelona, 1977.

- . (ALTED VIGIL, A.): *Política del Nuevo Estado* آلتد ویخیل،
sobre el patrimonio cultural y la Educación durante la Guerra
Civil española. Madrid, 1984.
- . (ARAQUISTAIN, L.): *El comunismo y la guerra* ل آراکوئیستاین،
de España. Tarn, 1939.
- (ARCHIVES SECRETES DE LA آرشیوهای محرمانه ویلهلم اشتراسه
WILHELMSTRASSE): *L'Allemagne et la Guerre Civile espagnole*.
1936–1939. París, 1952.
- . (ARÓSTEGUI, J. y MARTÍNEZ, J. آ. آ. و مارتینس، خ. خ. آ.
A.): *La Junta de Defensa de Madrid, noviembre de 1936 / abril*
de 1937. Madrid, 1984.
- (AZAÑA, M.): *Causas de la guerra de España*. آسانیا، مانوئل
Barcelona, 1986.
- *Memorias políticas y de guerra*. Barcelona, 1981.
- . (AZCÁRATE, P. de): *Mi embajada en Londres* آسکاراته، پ. د.
durante la Guerra Civil española. Barcelona, 1976.
- . (AZNAR, M.): *Historia militar de la guerra de* آزنار، م.
España. Madrid, 1958–1963.
- . (BENAVIDES, M. D.): *La Escuadra la mandan* بناویدس، م. د.
los cabos. México, 1976.

- . (BERNECKER, W.): *Colectividades y Revolución* و برنکر،
Social. El anarquismo en la Guerra Civil española. 1936–1939.
Barcelona, 1982.
- . (BLINKHORN, M.): *Carlismo y* م بلینکهورن،
contrarrevolución en España. 1931–1939. Barcelona, 1979.
- . (BOLÍN, L.): *España, los años vitales.* Madrid, 1967. ل بولین،
- . (BOLLOTEN, B.): *La revolución española. Sus* ب بولوتن،
orígenes, la izquierda y la lucha por el poder durante la Guerra
Civil, 1936–1939. Barcelona, 1980.
- . (BORRÁS LLOP, J. M.): *Francia ante la* م خ بوراس یوپ،
Guerra Civil española. Burguesía, interés nacional e interés de
clase. Madrid, 1981.
- . (BREEN, C.): *La Droite française et la guerre* ث برین،
d'Espagne (1936–1939). Ginebra, 1973.
- . (BROUÉ, P. y TÉMIME, E.): *La revolución y* ا و تمیم،
la guerra de España. París, 1961.
- (BROUÉ, P. y otros): *Metodología histórica* و دیگران،
de la guerra y revolución españolas. Barcelona, 1982.
- . (BURGO, J. del): *Conspiración y guerra civil.* خ
Madrid, 1970.
- . (CABANELLAS, G.): *La guerra de los mil días.* گ
Buenos Aires, 1975.

- (CARR, E. H.): *La Comintern y la Guerra Civil española*. Madrid, 1986. کار، ادوارد هالت
- (CARR, R.): *La tragedia española. La Guerra Civil en perspectiva*. Madrid, 1986. کار، ریموند
- (Ed.) *Estudios sobre la República y la Guerra Civil española*. Barcelona, 1974.
- . (CASADO, S.): *Así cayó Madrid. Último episodio de la Guerra Civil española*. Madrid, 1968. کاسادو، س
- . (CASAS, R.): *Las milicias nacionales en la guerra de España*. Madrid, 1974. کاساس، ر
- . (CASTELS, A.): *Las Brigadas Internacionales de la guerra de España*. Barcelona, 1974. کاستیس، آ
- . (CEREZO, R.): *Armada Española. Siglo XX*. Madrid, 1983. ثرسو، ر
- . (CERVERA PERY, J.): *Alzamiento y revolución en la Marina*. Madrid, 1978. سرورا پری، خ
- . (CERVERA VALDERRAMA, J.): *Memorias de guerra*. Madrid, 1968. سرورا بالدیراما، خ
- (CLAVERA, J. y otros): *Capitalismo español: de la autarquía a la estabilización (1939–1959)*. Madrid, 1973. و دیگران

- . (CLEMENTE, J. C.): *Historia del carlismo* کلمنته، خ. ث *contemporáneo, 1935–1972*. Barcelona, 1972.
- . (COLODNY, R.): *El asedio de Madrid*. París, 1970. کولودنی، ر.
- . (COVERDALE, J. E.): *La intervención fascista en la guerra civil española*. Madrid, 1979. خ. ا کاوردیل، ج. ا
- . (CUENCA TORIBIO, J. M.): *La Guerra Civil de 1936*. Madrid, 1986. م کونکا توریبیو، خ. م
- . (DELGADO, I.): *Portugal e a guerra civil de Espanha*. Lisboa, s. f. دلگادو، ا
- . (DÍAZ PLAJA, F.): *La Historia de España en sus documentos. El siglo XX: La Guerra (1936–1939)*. Barcelona, 1972. دیاس پلاخا، ف
- . (EBY, C.): *Los voluntarios norteamericanos en la guerra civil española*. Barcelona, 1969. ث ایبی، ث
- . (ECHEVARRÍA, T.): *Cómo se preparó el Alzamiento. El general Mola y los carlistas*. Madrid, 1985. ت اچهبارریا، ت
- . (EDWARDS, J.): *The British Government and the Spanish Civil War, 1936–1939*. Londres, 1979. خ ادواردز، ج
- . (EHRENBURG, I.): *Corresponsal en la guerra civil española*. Madrid, 1979. ایلینبرگ، ایلینا
- . (ESCOFET, F.): *Al servei de Catalunya i de la República*. París, 1973. ف اسکوفت، ف

- . (GORDON ORDÁS, F.): *Mi política fuera* ف گوردون اورداس،
de España. Vol. I. México, 1965.
- . (GRETTON, P.): *El factor olvidado. La Marina* پ گرتن،
Británica y la Guerra Civil española. Madrid, 1984.
- . (GRIMAU, C.): *El cartel republicano en la Guerra* ث گریماو،
Civil. Madrid, 1979.
- (IBÁRRURI, D.) (dir.): *Guerra y Revolución* ایباروری، دولورس
en España, 1936–1939. 4 vols. Moscú, 1967–1977.
- (JACKSON, G.): *La República española y la* جکسون، گابریل
Guerra Civil. Barcelona, 1978.
- . (KINDELAN, A.): *Mis cuadernos de Guerra.* آ کیندلان،
Barcelona, 1982.
- . (KOLTISOV, M.): *Diario de la guerra española.* م کولتسوف،
Madrid, 1978.
- (LARGO CABALLERO, F.): *Mis* لارگو کابایرو، فرانسیسکو
recuerdos. México, 1976.
- (LÍSTER, E.): *Nuestra guerra. París, 1976.* لیستر، انریکه
- . (LIZARZA, A.): *Memorias de la Conspiración.* آ لیزارثا،
Pamplona, 1969.
- . (LOZANO, C.): *La educación republicana.* ث لوسانو،
Barcelona, 1980.

- . ماینر، خ. ث. (MAINER, J. C.): *Falange y Literatura*. Barcelona, 1971.
- . مارکینا، آ. (MARQUINA, A.): *La diplomacia vaticana y la España de Franco (1936–1945)*. Madrid, 1983.
- . مارتینس باند، م. (MARTÍNEZ BANDE, M.): *Monografías de la guerra de España*. Madrid (varios tomos y ediciones).
- . مارتینس باریو، د. (MARTÍNEZ BARRIO, D.): *Memorias*. Barcelona, 1983.
- . مِرا، ث. (MERA, C.): *Guerra, exilio y cárcel de un anarcosindicalista*. París, 1976.
- . مینتز، ف. (MINTZ, F.): *La autogestión en la España Revolucionaria*. Madrid, 1977.
- . مونٹرو، آ. (MONTERO, A.): *Historia de la persecución religiosa en España, 1936–1939*. Madrid, 1961.
- . مورنو، ف. (MORENO, F.): *La guerra en el mar*. Barcelona, 1959.
- . مورودو، ر. (MORODO, R.): *Los orígenes ideológicos del franquismo: Acción Española*. Madrid, 1985.
- . پانیائو، خ. (PANIAGUA, X.): *La sociedad libertaria. Agrarismo e industrialización en el anarquismo español, 1930–1939*. Barcelona, 1982.

- . (PAYNE, S. G.): *Falange. Historia del fascismo* ج بین، استنلی *español*. París, 1965.
- *La revolución española*. Barcelona, 1972.
- . (PEIRATS, J.): *La CNT en la revolución española*. خ بیراتس، 3 vols. París, 1971.
- . (PIKE, D. W.): *Les Français et la guerre d'Espagne*, د. و، پایک، 1936–1939. París, 1975.
- . (PRESTON, P.) (coord.): *Revolución y guerra en* پ پرستون، *España*. Madrid, 1986.
- (PRIMO DE RIVERA, J. A.): *Obras* پریمو د ریورا، خوسه آنتونیو *completas*. Madrid, 1962.
- . (RAMA, C.): *La crisis española del siglo XX*. México, ث راما، 1962.
- . (REIG TAPIA, A.): *Ideología e historia. La* رنیگ تاپیا، آ *represión franquista en la Guerra Civil*. Madrid, 1985.
- . (RICHARDSON, R.): *Comintern Army. The* ریچاردسون، ر *International Brigades and the Spanish Civil War*. Lexington, 1982.
- . (RIDRUEJO, D.): *Escrito en España*. Buenos د ریدروئخو، *Aires*, 1964.
- (ROJO, V.): *España heroica*. Buenos ویسنته، *Aires*, 1943.

- *Así fue la defensa de Madrid*. México, 1967.
- *Alerta a los pueblos*. Barcelona, 1974.
- . (RUBIO CABEZA, M.): *Diccionario de la Guerra Civil española*. 2 vols. Barcelona, 1987.
- . (RUIZ RICO, J. J.): *El papel político de la Iglesia Católica en la España de Franco, 1936–1971*. Madrid, 1977.
- . (SAINZ RODRÍGUEZ, P.): *Testimonios y recuerdos*. Barcelona, 1978.
- . (SALAS LARRAZÁBAL, J.): *Intervención extranjera en la guerra de España*. Madrid, 1974.
- *La guerra de España desde el aire*. Barcelona, 1969.
- *Los datos exactos de la Guerra Civil*. Madrid, 1980.
- *El Ejército Popular de la República*. 4 vols. Madrid, 1973.
- *Pérdidas de la guerra*. Barcelona, 1977.
- . (SAZ, I. y TUSELL, J.): *Fascistas en España*. Madrid, 1981.
- . (SCHWARTZ, F.): *La internacionalización de la Guerra Civil española, julio de 1936–marzo de 1937*. Barcelona, 1972.

- . (SOUTHWORTH, H.): *La destrucción de* هربرت ر
Guernica. Periodismo, diplomacia, propaganda e historia. París,
1977.
- *El mito de la cruzada de Franco*. Barcelona, 1986.
- . (SUÁREZ, A.): *El proceso contra el POUM. Un* آ سوارس،
episodio de la revolución española. París, 1974.
- . (SUEIRO, D.): *La Flota es roja*. Barcelona, 1983. د سونیرو،
- . (TAYLOR, T.): *Munich. The Price of Peace*. Londres, ت
1979.
- . (TELLO, J. A.): *Ideología y política. La Iglesia* آ تیو، خ
católica española, 1936–1959. Zaragoza, 1984.
- (THOMAS, H.): *La Guerra Civil española*. Madrid, هیو، توماس،
1979.
- (TOGLIATTI, P.): *Escritos sobre la guerra de* پالمیرو،
España. Barcelona, 1980.
- . (TRAÍNA, R. P.): *American Diplomacy and the* ر. پ
Spanish Civil War. Bloomington, 1968.
- (TUÑÓN DE LARA, M. y otros): ماتونل و دیگران:
La Guerra Civil española. 50 años después. Barcelona, 1985.
- *Historiografía española contemporánea*. Madrid, 1980.

. (VILAR, J. B.): *Los protestantes españoles ante* ب ویلار، خ. *la Guerra Civil (1936–1939)*, Cuenta y Razón, 21 (Madrid, 1985), págs. 213–230.

— *La persecución religiosa en la zona nacionalista durante la Guerra Civil. El caso de los protestantes españoles*. En: Homenaje al Prof. Juan Torres Fontes. Murcia, 1987, págs. 1749–1762.

(VIÑAS, A.): *La Alemania nazi y el 18 de julio*. بیناس، آنخل. *Antecedentes de la intervención alemana en la Guerra Civil española*. Madrid, 1977.

— *Guerra, dinero y dictadura*. Barcelona, 1984.

— *El oro español en la Guerra Civil*. Madrid, 1976.

— *El oro de Moscú. Alfa y omega de un mito franquista*. Barcelona, 1979.

(VIÑAS, A. y otros): *Política comercial* بیناس، آنخل و دیگران *exterior de España (1931–1975)*. Madrid, 1979.

(VIVER PI-SUNYER, C.): *El personal* بیبر پی —سونیر، کارلس *político de Franco. 1936–1945*. Barcelona, 1978.

(ZUGAZAGOITIA, J.): *Guerra y vicisitudes* سوغازاگویتیا، خولیان *de los españoles*. Barcelona, 1977.